

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه مریم (جله سوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۳/۱۱/۱۵

برای سلامتی قطب عالم امکان امام زمان (عج) صلوات

انسان اگر در زندگی خود دقت کند درمی یابد که بسیاری از اتفاقات زندگی بر اثر یک گرایش یا میل ایجاد می شود و در او خواست و طلبی شکل می گیرد و بعد از این به دنبال میل و گرایش خویش حرکت می کند و اراده در او فعال می شود و در نتیجه به عمل دست پیدا می کند. حالا این موضوع که چه چیزی در انسان سبب ایجاد گرایش است جای بحث دارد. تفاوت انسان ها را وقتی نگاه می کنیم متوجه می شویم که علت اش در همین میل ها و گرایش ها است.

از جمله مواردی که ایجاد کننده گرایش است می توان به شاکله و میزان توجه انسان به غیب اشاره کرد.

این شاکله و توجه معرفت را تولید می کند یعنی میل ها واسطه می شوند تا معرفت در انسان شکل بگیرد و اگر این گرایش و میل زیاد شود به طلب شده و نهایتاً عمل محقق می گردد.

اگر تصمیمی در زندگی گرفته می شود اما عملی نمی شود باید به عقب برگردیم و ببینیم کجا کار ما ایراد داشته است.

این موضوع در سوره قسمت ابتدایی مبارکه مریم بیان شده است.

در بسیاری از مواقع میل ها و گرایش ها به واسطه سمع و بصر یعنی دیدن و شنیدن تحریک می شود. یعنی شما یک چیزی را می بینید یا می شنوید و سپس توجه تان به آن جلب می شود. مانند آنکه انسان در لوح خود، چیزی را حس می کند، می فهمد و نسبت به آن میل و گرایش پیدا می کند.

زکریا (ع) نمونه یک انسانی است که خدا رحمتش را بر او جاری کرده و خداوند در واقع با ذکر داستان او، یک رحمت جاری شده را توصیف می کند که این رحمت جاری شده باید در درون ما میل و گرایش را فعال کند زیرا با

توضیح رحمت توجه شما را به یک رحمتی که جاری شده جلب می کند و برای شما انسانی را به تصویر می کشد که توانسته رحمت را جاری کند و این موضوع را به نحوی توصیف می کند که طمع شما را در هنگام خواندن آیات برانگیزد.

نکته ای که در مطلع بحث می خواهیم مطرح کنیم، بحث امیال و طلب های ماست که در حال حاضر به چه چیزهایی گرایش داریم. نگاه کنیم و ببینیم که رغبتمان به چه چیزهایی است. مثل این که می گویند لیل الرغایب، ما هم یک موقعی بنشینیم و رغبت هایمان را بنویسیم. همه سرنوشت انسان از میل اش شروع می شود و اگر بنا است اصلاحی در او صورت بگیرد باید از ناحیه امیال باشد. پس در واقع خواندن این آیات باید به ما تغییر رغبت بدهد.

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا (۴۱)

اِذْ قَالَ لِاٰیِهِ یَا بَتِّ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُغْنِیْ عَنْکَ شَیْئًا (۴۲)

یَا بَتِّ اِنِّیْ قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَاْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اَهِدْکَ صِرَاطًا سَوِیًّا (۴۳)

یَا بَتِّ لَا تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ اِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا (۴۴)

یَا بَتِّ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَمَسَّکَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَکُوْنَ لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا (۴۵)

صدیق به معنی کسی است که در تمامی حالاتش منطبق بر حق است یعنی در توجه، شاکله، میل و خواسته اش مطابق با حق است. نبی به کسی می گویند که گوش و چشم او می تواند غیب و ملکوت را ببیند (قدرت بر غیب انبائی). صدق نبی یعنی اینکه از جهت درونی منطبق بر حق است و از جهت فیض رحمانی متصل به وحی است.

حجت بیرونی باید صدیق باشد. در واقع شرط حجیت است علتش این است که صدق یعنی منطبق بودن با حق و اگر کسی صدیق نباشد نمی توان از او تبعیت کرد زیرا افراد تبعیت از حق می کنند نه از فرد به همین دلیل حجت بیرونی، صدیق می شود. این موضوع هم شرط سن یا نقش ندارد. ازین رو در این سوره حضرت مریم (س) صدیقه و حضرت ابراهیم (ع) صدیق معرفی می شوند. این موضوع شرط سنی ندارد کودکی مانند ابراهیم (ع) باشد که احتمالاً در سنی زیر هفت سال بوده اند این حرف ها را به پدرش می زند. (در روایات ذکر شده است)

این سوره برای کسانی که می‌خواهند بچه‌دار شوند خیلی مهم است زیرا رغبت افراد را برای داشتن همچنین فرزندی تحریک می‌کند. در سوره اینطور بیان می‌شود که یک کودک (حضرت ابراهیم(ع)) به طرز عجیبی برای ناکارآمدی بتان دلیل می‌آورد.

در ساختار وجودی انسان دعا برای بعضی چهار راه شادی و سرور و بهجت و نشاط است و برای بعضی دیگر چهار راه غم و غصه.. ولی دعا چهار راهی است که یک طرف آن به معرفت، یک طرف به میل، یک طرف اراده و طرف دیگر به باورها می‌رسد. باورها و دعا نقطه ثقل است. با دعا می‌توان همه اینها را سنجید زیرا دعا از میل، معرفت و باور گرفته می‌شود و نهایتاً به سمت عمل می‌رود لذا دعا موضوع مهم است. وقتی دعا را مورد بررسی قرار می‌گیرد در واقع میل، معرفت و باور انسان مورد بررسی قرار گرفته که اگر تقویت شوند به اراده و عمل می‌رسند.

قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْيَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶)

در این آیه واژه رغبت ذکر شده است معلوم می‌شود این رغبت است که او را بطور تکوینی و فطری به سمت خداپرستی سوق داده است و اگر بخواهد بت پرست هم بشود باید از در ناحیه رغبتش تغییراتی را ایجاد کند.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷)

واژه سلام، دعایی است.(خود لفظ آن دعا است) لذا وقتی شما به کسی سلام می‌کنید در واقع برای او دعا می‌کنید. استغفار هم از کلمات بسیار مهم قرآن است. حضرت ابراهیم(ع) در حق پدرشان دعا و استغفار کردند لذا ایشان در معرفت، علم و باورشان دعا وجود دارد که هم سلام و استغفار را برای پدرشان انجام می‌دهند. اگر کسی در درونش دعا جریان نداشته باشد در مقابل بدی دیگران نمی‌تواند سلام و استغفار کند.

موضوع حضرت ابراهیم(ع) با پدرشان در حوزه توحید بوده و در حوزه مسائل خانوادگی نیست ازین رو در برابر مخالفت ایشان با پرستش بت‌ها از طرف آن‌ها به بدترین نحوه مرگ(رجم) تهدید شدند. اما ایشان سلام علیک گفتند و در واقع در حق‌اش دعا کردند. اگر انسان از قبل تمرین دعا نکرده باشد در یک همچنین بخوردی نمی‌تواند سلام بگوید! اگر ما در هنگام مواجهه با مشکل نتوانستیم در حق در طرف مقابل دعا کنیم نشانگر این است که ما در پس

زمینه‌های وجودمان میل و رغبت هایمان ایراد دارد که بلافاصله در مواجهه با دیگران انگار ضامن نارنجک ما را می‌کشند و چهل تیکه می‌شویم! لذا توجه به این موضوع که میل ما به چه چیزی است اهمیت ویژه‌ای دارد.

حضرت علامه (ره) ذیل این آیات اینگونه آورده‌اند: «ابراهیم (ع) در مقابل تهدید پدر و بدی‌اش به او سلام کرد، سلامی که در آن احسان و امنیت باشد، و نیز به او وعده استغفار داد تا از پروردگارش برای او طلب آمرزش کند و در مقابل تهدید او که گفت ده‌ری طولانی از من کناره بگیر، گفت: من از شما و این بتها که می‌پرستید کناره می‌گیرم.»

اما اینکه سلام کرد، چون سلام دأب و عادت بزرگواران است، با تقدیم آن جهالت پدر را تلافی کرد، او وی را به خاطر حرف حقی که زده بود تهدید به رجم و طرد کرد، ولی وی او را وعده امنیت و سلامتی و احسان داد، این همان دستور العملی است که قرآن کریم در آیه "وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا" و آیه "وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا" بیان کرده است.

اگر انسان در باورش این نباشد که خدا همه کاره است و مالک نفع و ضرر مالکش تنها خداست، در پس زمینه ذهنش وقتی که در مواجهه با یک جریانی قرار می‌گیرد تمایلی ندارد که کسی با او مخالفت یا بد برخورد کند لذا به طور طبیعی میل‌اش به نابودی و یاس می‌رود یعنی فرد وقتی که حالش بد می‌شود میل و رغبت منفی پیدا می‌کند و اسمش را می‌گذاریم "بدم می‌آید". نمی‌خواهیم بگوییم که از کارهای بد، بدمان نیاید بلکه دعا می‌کنیم که خدا ما را از کارهای بد دور کند اما یک موقعی انسان از کارهای دیگران بدش می‌آید و این جاست که انسان در معرض غیبت، همز و لمز و طعنه قرار می‌گیرد و این رغبت و میل منفی فرد را به سمت طعنه زدن می‌کشاند. (همه املاهای غلط از انشاهای غلط است).

رغبت بد، حال انسان را بد می‌کند و رحمت وجود او را غضب می‌کند. به همین جهت فرد در آن حال نمی‌تواند به یاد خدا باشد زیرا بهم ریخته است و بغض‌اش هم بغض الهی نیست لذا جریان رحمت تبدیل به غضب می‌شود.

"إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا" یعنی اینکه او به این گزاره توجه دارد که خداوند به صورت لطیفی مهربان است. یعنی می‌داند تو پدر نیستی که بر من مهربانی هستی بلکه من مهربانی را از خدا می‌دانم.

حفی مهربان است ولی درونش لطافت هم دارد. لطافت دادن یک چیز به کسی است به صورت نامحسوس یعنی بیرونش نمی‌آورد. وقتی یک مهربانی نامحسوس باشد خیلی زیبا است این نشان می‌دهد یکی از کارهایی که پدر و

مادر باید برای فرزندشان بکنند حفی بودن است زیرا این جا حضرت ابراهیم(ع) در پدرش حفی بودن را ندیده است. پرننگ بودن صفت حفی در خانه اهمیت دارد.

حفی بودن از جهت عمق خیلی بااهمیت است زیرا وقتی نامحسوس می شود عمقش اهمیت می یابد.

برای ملموس شدن حفی شاید بتوان اینطور مثال زد که شما گاهی با بعضی از علما مواجه می شوید و احساس می کنید او خیلی دوستان دارد و به شما لطف دارد اما نمی توانید چیزی به او بگویید. شما هم او را خیلی دوست دارید اما نمی توان گفت. یعنی این شدت بروزش در کتمان است.

حفی در مقتل در دو جا به خوبی نمایان است: یکی در هنگام ملاقات امام حسین(ع) با حضرت قاسم(ع) و دیگری هم در بحث حضرت علی اکبر(ع)... عجیب است وقتی مقتل را می خوانید می بینید یعنی حتی امام نمی تواند به پسر رشیدش ابراز کند.. خیلی این نظام پرشکوه و زیبایی است که اگر جاری شود در نظام تربیتی بهترین نوع مهربانی خواهد بود.

ابراهیم(ع) به واسطه قدرت الهی که به او داده شده است مهربانی را که باید از پدر می گرفت از خدا دریافت می کند عینا به مانند حضرت مسیح(ع). اینکه ما در این آیات طفلی را مشاهده می کنیم که مهربانی را مستقیما از ذات الهی دریافت می کند، باید در ما طمع چشیدن مهربانی از ذات باری را فعال کند.

مهربانی اینجا بی منت، مکنون و پوشیده است. در روایت آمده مومنین در روز قیامت حورالعین را در جلوه های مختلفی می بینند و هر کدام لباس هایی دارند.. با وجود این که تنوع هم دارد همه لایه های آن قابل مشاهده است. لطافت یعنی همینکه بتوانید عمق وجود چیزی را ببینید.

راه اصلاح انسان تغییر ذائقه و گرایش است. شاکله و توجه است که رغبت و میل او را تغییر می دهد. شاکله یعنی صفات وجودی. تغییر در توجهات، تغییر در رغبت ایجاد می کند. یکی از راه ها تغییر ذکر است و سپس نماز که هم ورودی است و هم خروجی. در واقع آن چیزی که حال انسان را عوض می کند نماز است.

توجه خیلی موضوع پیچیده ای نیست مثلا می گویند هنگام خواب وضو بگیرید. همین توصیه توجه را تنظیم کرده و نگاه فرد را تغییر می دهد. امیرالمومنین(ع) نیز در همین رابطه فرموده اند که وقتی که من مهموم می شوم و همی بر من عارض می شود دو رکعت نماز می خوانم.. این یعنی بلافاصله توجه شان را جلب به نماز می کنند.

می‌توان گفت بهترین کار برای تغییر رغبت‌ها توجه است. خیلی وقت‌ها وبگردی و رفتن به صفحات اینترنت و.. میل کاذب ایجاد می‌کند. او باید از همین جا جلویش را بگیرد یعنی وقتی ایمیلیت را چک کردی سریع بیایی بیرون.. بلافاصله باید از همین مسیر باید توجه به باطل قطع شود.

با تغییر توجه به تدریج میل به آن کار هم تغییر می‌کند. در واقع می‌توانیم بگوییم هیچ فرمولی بهتر از اصلاح توجهات برای اصلاح امیال و رغبت‌ها نیست.

کلمه حفیّ خیلی سنگین است و جزء صدق سنج‌های قرآن است که آیا انسان خدای خود را اینگونه یافته است یاخیر.

واژه اصلاح توجه در قرآن، تقوا است البته تقوا مفهوم‌های دیگری نیز مانند کنترل دارد.

سوره حضرت مریم(س) سوره اسم است. لذا یک اسمش را می‌گذارند تقیّ یعنی توجهات فرد در کنترل است یعنی فرد توجه‌اش را کنترل می‌کند و کسی نمی‌تواند حواسش را پرت کند.

یکی از وجوه توصیف انبیاء در قرآن ایجاد رغبت و میل در خوب شدن و متعالی شدن است.

شما از امروز واژه حفی در ذهنتان باشد و مرتب بگویید یا حفی. توجه منجر می‌شود تا انسان بداند یک همچین صفتی وجود دارد تا این صفت را از خدا بگیرد. توجه خاصیتش این گونه است که مثلا آنتن جهتش عوض می‌شود و بعد تصاویر را دریافت می‌کند. اگر هم بالعکسش باشد بالعکس اتفاق می‌افتد یعنی وقتی انسان مدام نشدن‌ها و نبودن‌ها در ذهنش باشد، افسرده می‌شود.

توصیه: یکی از کارهای خیلی خوبی که ما در روزهایمان می‌توانیم برای خودمان و یا بچه‌هایمان انجام بدهیم ارتباط با اسماء الحسنی است که در دعاها آمده است. ارتباط با اسماء حسنی توجه انسان را از این دنیای دنیّ سلب می‌کند. اگر توجهات انسان وقتی به اسماء باشد به طور طبیعی و فطری میل‌اش به آن شکوفا می‌شود.

انسان همین مقدار که بتواند دعایش را درست کند میل و رغبت‌هایش هم درست می‌شود چون این سیستم زنجیره-ای است. بالاترین انگیزه برای اصلاح توجه، توجه به عبد بودن است و بالاترین انحراف در انگیزه در جهت تخریب توجه، عدم توجه به عبد بودن است و این در نظام آموزشی خیلی مهم است. جای شکل‌گیری‌اش در هفت سال دوم است. مهمترین کار والدین و مربیان برای کودکانشان فهم عبودیت است. اینطور همه چیز در خدمت عبودیت قرار می‌گیرد.

برای توجه به عبد بودن باید انسان عبد ببیند.. منظور از عبد دیدن، برده دیدن است! باید به جنبه‌های ارتباط برده و مولا نگاه کرد.. در حالیکه ما در سیره علما اغلب ثمرات آن را می‌بینیم.

امیرالمومنین (ع) نیز در توصیف انبیاء فرمودند که آنها در برابر پروردگارشان بنده بودند.

برای فهم عبودیت باید در ذهنتان یک برده را تخیل کنید که خودش را مالک هیچ چیزی نمی‌داند بلکه به تمامه ملک مولا خود است. ما اگر بتوانیم با افراد مانند یک برده برخورد کنیم خیلی خوب معنای عبد بودن را فهمیده‌ایم.

هر کسی به عبد بودن توجه کند ثمرات عالی برای او خواهد داشت. اگر به این موضوع توجه نکنیم پس زمینه حسد بخل، ترس و... در ما شکل خواهد گرفت. بدی این اتفاق آن است که همه اینها در لایه مخفی انسان قرا می‌گیرد یعنی او خودش نمی‌فهمد که حسد دارد، تکبر و.. دارد که بخواید اصلاحش کند

در بحث ذوقی می‌توانیم بگوییم که عبد به معنای بنده نیست بلکه عبد یعنی برده بودن..

وَ أَغْتَرِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸)

ما باید به انبیاء ابراز عشق کنیم که مثلاً چقدر حضرت ابراهیم (ع) انسان ویژه و خوبی است و من چقدر به او احساس محبت می‌کنم.. این حرف توجه او را جلب می‌کند تا بالاخره یک روزی شبیه او بشود. نگویید این حرفها مال ما نیست. تفاوت ما با ابراهیم (ع) این است که ابراهیم (ع) ۵ سالگی این را خواست و به او دادند اما من باید بخوام تا کم کم برای من اتفاق بیفتد که مثلاً ان شاء الله ممکن است در ۷۰ سالگی محقق شود.

فَلَمَّا اغْتَرِكُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹)

این آیه یک عمر طول کشیده تا محقق شود! زیرا زمانی که از پدرشان جدا شدند ۷ سالش بوده و زمانی که اسحاق (ع) را به او دادند ۵۰ یا ۶۰ ساله بودند اما در آیه یکجا آورده شده است.

این یعنی اگر کسی عبودیت کرد و به سراغ خدا رفت، خدا به او همه چیز می‌دهد اما ممکن است ۵۰ سال بعد یا هزار سال بعد به او داده شود. اینجا یک عمل دوری از بت‌ها سبب " کلا جَعَلْنَا نَبِيًّا " شد.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

اگر کسی از بت‌ها و از غیر خدا فاصله بگیرد خدا بر او از رحمتش هبه می‌کند. این هبه را ممکن است با نسل و ذریه ببینید. درباره معنی لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا که در دعای کامل هم آمده جلسه بعد صحبت خواهیم کرد.

برای این که ان شاء الله خدا توفیق دهد تا توحید ناب قسمت مان شود و از انواع بت پرستی نجات پیدا کنیم صلوات

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات